

بررسی زبان طنز در مثل‌های سیستانی

فاطمه الهامی*

چکیده

این پژوهش، با هدف شناسایی شیوه‌های زبان طنز در ضرب‌المثل‌های سیستانی انجام شده است. گویش سیستانی، متعلق به مردم سرزمینی است که در شمال شرقی استان سیستان و بلوچستان، ناحیه سیستان زندگی می‌کنند. سیستان با قدمتی چند هزار ساله، سرزمینی است که از زبان، فرهنگ و آدابی کهن برخوردار است. وجود مثل‌های فراوان در این گویش، مؤید این موضوع است. گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و مصاحبه با چند گویشور به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است. از میان حدود هفتصد ضرب‌المثل جمع‌آوری شده، تنها مواردی انتخاب شده که یکی از عناصر زبان طنز در آن‌ها غالب بوده است. در این پژوهش، بر اساس نظریه ناهماهنگی و ناسازگاری کلام و موقعیت در مثل‌ها حدود هفده مؤلفه طنزآمیز از اغراق، تناقض درونی، قیاس امور ناسازگار، اجتماع نقیضین، طنز موقعیت، تابوشکنی، نمادهای حیوانی و... شناسایی شده است. نتایج نشان داد که عنصر تابوشکنی بیشترین کاربرد را دارد و همچنین استفاده از نمادهای حیوانی به دلیل ویژگی جغرافیایی منطقه و زندگی روستایی، کاربرد بیشتری دارد. این اندازه کاربرد طنز و هنر در زبان‌زدهای مردم، بیانگر آشفته‌گی اجتماعی و فرهنگی در ادوار مختلف زندگی مردم سیستان است که با بیان شوخی و مطایبه، سعی در بیان زشتی‌ها و معضلات پیرامون خود داشته‌اند.

کلیدواژه: مثل، گویش سیستانی، زبان طنز، نظریه ناهماهنگی.

۱. مقدمه

سرزمین سیستان یا ملک نیمروز که امروز طبق تقسیمات کشوری، جزو استان سیستان و بلوچستان به شمار می‌رود، گذشته‌ای افتخارآمیز دارد و زادگاه قدیمی‌ترین تمدن آریایی است. نام آن با افسانه‌ها، حماسه‌ها، تاریخ ایران و دین زرتشت درآمیخته است. آثار باستانی فراوانی که در هر گوشه سیستان سر از خاک برآورده، بهترین گواه بر قدمت و عظمت تمدن گذشته این ملک تواند بود (افشار سیستانی، ۱۳۶۷: ۲۹). حکیم توس در شاهنامه، شاید بیش از هر دیاری، از سیستان نام برده است. در تاریخ بعد از اسلام نیز در جنبش‌های استقلال‌طلبانه و همچنین در جای‌جای تاریخ ادبیات ایران سخن از سیستان می‌رود. طبیعی است سرزمینی با چنین قدمت تاریخی و فرهنگی، از میراث معنوی غنی و پرمایه برخوردار باشد. برای روشن شدن تاریخ و تمدن کهن ایران و بررسی گذشته مردم نام‌آور این سرزمین پهناور، ناچار به تحقیق در گذشته همه نقاط ایران، به‌ویژه سیستان هستیم و در این رهگذر هر چه بتواند روشنگر باشد، ارزنده خواهد بود.

بی‌گمان بخشی از میراث معنوی و فرهنگ عامیانه این سرزمین، کلمات قصار و ضرب‌المثل‌ها و امثالی است که گاه از دوران ماقبل تاریخ سرچشمه گرفته و برخی از آن‌ها تا این زمان هنوز بر زبان مردم جاری است. از این رو، این میراث، یکی از ذخایر ارزشمند زبانی گویش سیستانی محسوب می‌شود که مانند هر زبانی باعث غنای این گویش و استفاده از کل ظرفیت‌های آن می‌شود.

۱-۱. بیان مسئله

کلمات قصار و جملات حکمت‌آموز در کل سیستان بزرگ و در حوزه جغرافیای امروز آن نشئت گرفته از زندگی اجتماعی و نوع نگاه سیستانی‌ها به زندگی بوده است. این ضرب‌المثل‌ها عصاره و چکیده فرهنگ، تجربه و اعتقاد و باوری است که از گذشتگان سینه به سینه به جوان و نوجوان سیستانی رسیده است. مثل‌های سیستانی مثل دیگر امثال، بر اثر تراش خوردگی، تکرار، سادگی طبیعی، خالی بودن از عناصر بیگانه،

فضای بومی، بی‌تکلفی و صمیمیت، شغل و کار، قدرت تخیل، استعداد هنری و علائق و سلاطین مردم روستایی، زبانی ویژه یافته‌اند و از این رو می‌توان آن‌ها را در سطوح مختلف زبانی بررسی کرد. یکی از این ویژگی‌های زبانی، زبان طنز و شوخ‌طبعی است. به نظر می‌رسد قابلیت‌های طنزآمیز مثل‌های سیستان با توجه به تعامل اجتماعی، شرایط اقلیمی، زندگی روستایی و نوع نگاه سیستانی، بیانگر شوخ‌طبعی، بذله‌گویی و ظرافت طبع مردم منطقه است. بر این اساس، تحقیق حاضر به دنبال پاسخی به این سؤالات است: ۱. مثل‌های سیستانی از چه عناصر خنده‌زایی تشکیل شده است؟ ۲. کدام‌یک از عناصر طنزآمیز در مثل‌های سیستان، کاربرد بیشتری دارد؟

۲-۱. ضرورت و پیشینه تحقیق

مثل‌های محلی، اطلاعات ارزشمندی در حوزه گویش‌شناسی دارند؛ چون بسیاری از واژگان گویشی که امروز دیگر کاربردی ندارند، در این حوزه زبانی محفوظ مانده‌اند. گویش سیستانی با داشتن امثال فراوان، از ذخیره فرهنگی غنی و ظرفیت بالایی برخوردار است؛ لذا این حوزه می‌تواند گنجینه‌ای از عبارات و واژگان اصیل و نادر در گویش سیستانی را ضبط و ثبت کند و در اختیار آیندگان و پژوهندگان قرار دهد. «بسیاری از واژگان اصیل و نادر محلی موجود در مثل‌ها تنها از همین طریق به شکل مکتوب و یا حتی غیرمکتوب و رایج در میان مردم حفظ و نگهداری می‌شود» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۶۶). اگر این گنجینه ارزشمند، حفظ و جمع‌آوری نشود، بی‌شک بخشی از فرهنگ عظیم سیستان به خصوص فرهنگ عامه آن و فرهنگ عامیانه سیستان و بلوچستان از میان خواهد رفت. از طرفی، توجه به قابلیت‌های طنزآمیز در این بخش از ادبیات بومی، یکی از بهترین زمینه‌های تحقیق در شناسایی مردم این دیار محسوب می‌شود. ضمن شناسایی اعتقادات، باورها، زندگی اجتماعی و نوع نگرش مردم به مسائل پیرامونشان، علائق، شوخ‌طبعی، بذله‌گویی و ظرافت طبع و هنر سخنگویی مردم منطقه را نشان می‌دهد. تاکنون تحقیق مبسوطی در زمینه امثال و حکم سیستان صورت نگرفته است. در برخی از کتب مربوط به سیستان، تنها به شماری از ضرب‌المثل‌ها یا اشعار محلی اشاره شده است؛ از جمله: کتاب دوجلدی فرهنگ عامه (۱۳۸۶) از مزار

گلستانه که در جلد اول به جمع آوری تعدادی از مثل‌های سیستانی، معنی و کاربرد آن‌ها پرداخته است و جلد دوم به ادبیات و شعر عامیانه مردم سیستان، اشعار طنزگونه و ترانه‌های عامیانه و همچنین رباعی‌خوانی و سروده‌هایی با عنوان رمضانیه اشاره دارد. کتاب کندو (فرهنگ مردم سیستان) (۱۳۷۰) از غلام‌علی رئیس‌الذاکرین، اشاره مختصری به برخی بازی‌ها، مثل‌ها، سنت‌ها، رباعی‌ها و هنرهای نمایشی در فرهنگ سیستان دارد و به مقوله ضرب‌المثل‌ها اشاره نکرده است.

در برخی مقالات هم مقوله طنز بررسی شده است که هیچ‌کدام مربوط به ادبیات بومی سیستان نیست؛ اما مطالعه آن‌ها کمک مؤثری به بررسی مؤلفه‌های طنز در پژوهش مورد نظر کرده است: مقاله «بررسی طنز در دوبیتی‌های روستایی خراسان» (۱۳۹۱) از کلثوم قربانی جویباری که به بررسی شش ویژگی طنزآمیز در ترانه‌های محلی خراسان پرداخته است. مقاله «جلوه‌های طنز در ضرب‌المثل‌های فارسی» (۱۳۸۴) از سیداحمد پارسا که جلوه‌های طنز در امثال و مثل‌نماها را در شش شاخصه بررسی کرده است. مقاله «زیباشناسی ضرب‌المثل‌های فارسی» (۱۳۸۹) از حسن ذوالفقاری که در آن ضمن بررسی عناصر زیباشناسی، به عناصر طنزآمیز در ضرب‌المثل‌های فارسی، اشاره مختصری شده است.

سعی ما در این مقاله ضمن شناسایی پاره‌ای از ضرب‌المثل‌های رایج در گویش سیستانی، بررسی عناصر طنزآمیز آن است که با در نظر گرفتن مؤلفه‌های رایج طنز که در مقالات پیشین هم به برخی از آن‌ها اشاره شده، تقسیم‌بندی کامل‌تری را در هفده شاخصه با ذکر مصادیق آن ارائه کرده‌ایم تا قابلیت‌های طنزآمیز زبان محلی سیستان را در مثل‌ها ارزیابی کنیم.

۲. مباحث نظری

۲-۱. مثل

مثل، واژه‌ای است عربی، مشتق از «یمثل مثولا» به معنی شبیه بودن چیزی به چیز دیگر یا به معنی راست ایستاده و برپای آمده. در فرهنگ‌های عربی و فارسی، معانی

مختلفی برای واژهٔ مثل آورده شده که عبارت‌اند از: مطلق سخن و حدیث، قصه، داستان، پند و عبرت، ضرب‌المثل، داستان‌های عبرت‌انگیز، داستان‌های تمثیلی، برهان و دلیل، نشانه و علامت و سرمشق و در اصطلاح، «یک جملهٔ کوتاه به نظم یا نثر است که گاهی دربردارندهٔ پند و دستور اخلاقی و اجتماعی بزرگی است که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد» (برقی، ۱۳۶۷: ۵).

مثل‌ها یکی از جلوه‌های فرهنگ عامه و آینهٔ افکار، عادات و فرهنگ مردم یک جامعه در طول زمان است. به گفتهٔ ولک^۱ «مثل، یکی از قدیمی‌ترین ادبیات بشر است. انسان پیش از آنکه شعر بگوید و قبل از آنکه خط بنویسد، اختراع مثل نموده و در محاورات به کار برده است» (پارسا، ۱۳۸۴: ۱۶). «یکی از فواید مطالعهٔ امثال هر قوم، مطلع شدن بر بعضی وقایع تاریخی و حکایات و افسانه‌های ملی و عادات و عقاید و هم‌آمیزی است که مربوط یا مخصوص بدان قوم است. مثل علاوه بر ضبط و حفظ بعضی از وقایع تاریخی و افسانه‌ها و حکایات، مقداری از لغات و اصطلاحات زبان را هم ضبط و در انجام این خدمت با شعر همکاری می‌کند» (بهمنیار، ۱۳۲۹: ۴).

۲-۲ طنز

طنز در معنای ستاير^۲ مسخره کردن و طعنه زدن و در اصطلاح، شعر یا نثری است که در آن حماقت یا ضعف‌های اخلاقی، فساد اجتماعی یا اشتباهات بشر، با شیوه‌ای تمسخرآمیز و اغلب غیرمستقیم بازگو می‌شود (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۸۰). و در معنای آبرونی^۳ «پنهان کردن ناآگاهی از سوی کسی که چیزی را به زبان می‌آورد که منظور او نیست یا همهٔ منظور او نیست» (مکاریک، ۱۳۹۳: ۱۴). ساموئل جانسون^۴ به نقل از

-
1. Wellek
 2. Satire
 3. Irony
 4. Samuel Johnson

مکاریک^۱ طنز را وجهی از گفتار می‌داند که در آن «معنای کلام در تقابل با معنای تحت‌اللفظی کلمات قرار می‌گیرد» (همان). این شوخی زبانی ضمن برجسته کردن ناهنجاری‌های اخلاقی و نابسامانی‌های جامعه، قصد بدخواهی و کینه‌توزی ندارد؛ بلکه نقش اصلاح‌گرایانه و بهبود وضعیت دارد. «طنز نوعی آینه است که نظاره‌گران عموماً چهره هر کس به‌جز خود را در آن تماشا می‌کنند و به همین دلیل است که در جهان این‌گونه از آن استقبال می‌شود و کمتر کسی آن را برخوردار می‌یابد» (پلارد، ۱۳۸۶: ۵).

مؤلفه‌ها و شاخص‌های مختلفی برای تحلیل و بازشناسی طنز وجود دارد که در چگونگی بیان، محتوا و نقش سخن می‌توان جست‌وجو کرد؛ اما عوامل متعددی سبب طنزآمیز بودن یک اثر ادبی می‌شود؛ از جمله نظریه ناهماهنگی که می‌گوید: «شوخی اساساً یک ناهماهنگی است که از ناسازگاری اجزای سخن با همدیگر و با موقعیت کلامی حاصل می‌شود... هرچه میزان ناسازگاری این عوامل بیشتر باشد، جوهر شوخگنی سخن بیشتر است» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۷۹). این ناهماهنگی و ناسازگاری را در بسیاری از انواع شوخی‌های زبانی می‌توان به‌روشنی توصیف کرد؛ مثلاً ناسازگاری میان سخن طبیعی و جدی در موقعیتی ناسازگار که مسیر اندیشه و گفتمان را تغییر می‌دهد و فضای جدی را به شوخی و استهزا بدل می‌کند یا اینکه ناهماهنگی میان لحن و موضوع نیز موجب طنز می‌شود؛ برای مثال وقتی که عملیات جنگی را با لحنی رمانتیک و عاطفی گزارش کنند یا ناسازگاری میان موضوع و گیرنده سخن؛ مثلاً وقتی برای کودکانی‌ها در باره نظریه بینامتنیت سخن بگویند. بیان ناگفتنی‌ها، تابوها و امور ممنوع در یک موقعیت نامناسب نیز موجب خنده، شگفتی و غافل‌گیرکنندگی شنونده می‌شود (همان: ۳۷۹-۳۸۰). اصل ناهماهنگی به‌عنوان جوهره طنز، سابقه‌ای طولانی دارد. فریدریش اشله‌گل^۲ طنز را بازشناسی این حقیقت می‌داند که «دنیا در

5. Makaryk

1. Friedrich Shlegel

ذات خود ناسازگون است و تنها یک نگرش دوگانه می‌تواند کلیت تناقض آمیز آن را درک کند» (مکاریک، ۱۳۹۳: ۱۴). فرانچیس هاتسون^۱ (۱۷۳۹م) در کتاب *تأملاتی در باب خنده*، طنز را در نخستین نگاه، درک ناهماهنگی می‌داند و می‌گوید شوخی زبانی، حاصل ادراک یک ناهماهنگی است میان آگاهی‌ها و انتظارات ما به آنچه در لطیفه، لودگی، خوش‌مزگی یا شوخی رخ داده است (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۸۰). ناسازگاری خنده‌آور می‌تواند در هریک از لایه‌های آوایی، واژگانی، گفتمانی، معنایی و موقعیتی جلوه یابد. شوخی‌های زبانی در لایه‌های آوایی زبان با جابه‌جایی در ساختار آواها باعث ناسازگاری سخن با عادات ما می‌شود؛ مثلاً شگردهایی مثل وارونه‌نویسی، چپ‌نویسی، ترکیب حروف و اعداد (۲=آ دعا)، جدانویسی و سرهم‌نویسی که همگی خلاف عادات نوشتاری ما انجام می‌گیرد. ناسازگاری طنزآفرین در سطح واژگانی به شکل کاربرد همنشینی ناسازها، دست‌کاری در نام افراد، بازی دومعنایی و اژه‌ها صورت می‌گیرد؛ مثلاً ترکیب‌های «ترقی معکوس، زهد فاسق، بذل ممسک و...». اما نیرومندترین شگرد طنزآفرینی، طراحی ناهماهنگی از آمیزش عناصر دو گفتمان است؛ مانند درآمیختن گونه‌های اجتماعی زبان، درآمیختن ساختار دو زبان مختلف، مثل واژه فارسی با پسوند انگلیسی (ولنگاریسم و خاکشیریسم) و درآمیختن گفتمان‌های ادبی مشهور، نظیر نقیضه و پارودی.^۲ گاه این ناسازگاری در حوزه معنا و محتواست که تناقض میان دو حقیقت کلان را آشکار می‌کند و خود از مؤثرترین طنزهاست. ناسازگاری موقعیتی نیز وقتی است که قراین بافتی، در محل خود نیست و شنونده بی‌درنگ معنای خلاف ظاهر سخن را درمی‌یابد؛ مثلاً وقتی به آدم بی‌سوادی گفته شود «شما آدم دانشمندی هستید» (همان: ۳۸۱-۳۹۲). همه این ناهماهنگی‌ها در لایه‌های مختلف، عوامل طنزساز دیگری چون «ابهام، متناقض‌نمایی، تأویل‌های تازه و استهزاآمیز، طنزهای موقعیت و مغالطه‌های منطقی و نسبت دادن رفتارهای دیگران» (چناری، ۱۳۸۴: ۴۱) را می‌سازد.

1. Francis Hutchinson

2. parodie

طنز یکی از مهم‌ترین ابزارهای بیانی در ارائه غیرمستقیم و ابهام‌آمیز کلام است. این ویژگی، از دیرباز در تمام ژانرهای ادبی در حوزه نظم و نثر در ایران کاربرد داشته است. شادی و شوخ‌طبعی، یکی از خصوصیات بارز مردم ایران از ادوار بسیار دور بوده است. «شادی در کتب اسطوره و مزدیسنا از نخستین آفریده‌های اهورامزدا و شوخی یکی از ارکان آن است. در حیات ایرانیان، شوخ‌طبعی همزاد انسان و هم‌زمان با ظهور اوست و این گواهی بر اهمیت شوخی نزد ایرانیان است» (مجبایی، ۱۳۹۵: ۹). نقش آفرینی و جایگاه ویژه عنصر طنز در حوزه زبان عامه مردم در حوزه نظم و نثر، به‌خصوص در کنایات، مثل‌ها و کلمات قصار، مصداق همان اندیشه پیشینیان است؛ به‌گونه‌ای که مردم عادی به انحاء مختلف از این ابزار بیانی برای ابراز مکنونات قلبی خود استفاده کرده‌اند.

۳. زبان طنز در ضرب‌المثل‌های سیستانی

امثال و حکم در همه اقوام، جایگاهی خاص در فرهنگ عامه دارد. در میان سیستانی‌ها نیز وجود ضرب‌المثل‌ها مقوله‌ای برجسته است و یکی از مؤلفه‌های اصلی در فرهنگ و آداب و رسوم سیستانی‌ها محسوب می‌شود. هر جا که لازم است به نسلی درسی داده شود که حاصل یک عمر مجاهدت و تلاش گذشتگان بوده، سیستانی‌ها از مثل‌ها و اصطلاحات محلی بهره گرفته‌اند. ویژگی خاص زبان و واژگان در مثل‌های سیستان این است که از عنصر طنز و خنده‌زایی، بهره فراوان دارد. مردم این خطه با قدرت طنز و کنایه، به بیان آشفتگی‌های اجتماعی و فرهنگی پرداخته‌اند که در ادوار مختلف زندگی بر آنان تحمیل شده است. از طرفی، شرایط اقلیمی دشوار منطقه کویری و محرومیت‌های ناشی از آن، زبان آنان را نیش‌دار و گاه کنایه‌آمیز کرده است؛ اگرچه شوخ‌طبعی، بذله‌گویی و ظرافت طبع مردم این منطقه را در این خصوص نباید نادیده انگاشت. از طرفی، وجود همین عنصر طنز و فکاهی در ضرب‌المثل‌های سیستان، در ماندگاری آن‌ها نیز نقش بسزایی دارد و سبب شده است که بسیاری از این

مثل‌ها با وجود قدمت، همچنان بر زبان مردم جاری باشد. ظرافت و قدرت انگیزش طنز در مثل‌های سیستانی، در مؤلفه‌های مختلفی تقسیم شده است که بی‌ارتباط با «نظریه ناهماهنگی» نیست؛ البته ناسازگاری آوایی، واژگانی و گفتمانی با توجه به نظریه فوق، در مثل‌های سیستان یافت نشد؛ بلکه بیشتر ناسازگاری معنایی و موقعیتی در بافت کلام و فضای وقوع مثل‌ها دیده می‌شود. توجه به شگردهای صوری در بافت امثال و ناهماهنگی در معنا و موقعیت کلام، سبب ایجاد طنز در هفده مؤلفه زیر شده است که قبل از پرداختن بدان، ذکر دو نکته ضرورت دارد؛ ابتدا اینکه مثل‌های منتخب در این پژوهش، همه از چاشنی طنز برخوردارند و هرکسی که به گویش سیستانی و ظرافت‌های زبانی آن مسلط باشد، واقف است که این مثل‌ها در موقعیت‌های شوخی، مطایبه، طعنه و کنایه به کار می‌روند. دیگر اینکه، بسیاری از این مثل‌ها دارای بیش از یک مؤلفه طنزآمیز هستند؛ یعنی ممکن است مثلی، هم تابوشکنی داشته باشد، هم نماد حیوانی و هم بازی لفظی. در اینجا ما تنها به مؤلفه غالب در این نمونه‌ها اکتفا کرده‌ایم.

۳-۱. اغراق (بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی)

اغراق، توصیف در ستایش یا نکوهش چیزی زیاده از حد معمول است؛ به طوری که با عقل و منطق جور درنیاید و ممکن نباشد و همین ویژگی است که آن را در جایگاه عوامل طنزساز قرار می‌دهد. اصولاً «عنصر درشت‌نمایی، مبالغه و غلو»، در گستره طنز ضروری است و نباید این عنصر حیاتی را به باد انتقاد گرفت و گمان برد که طنز از مقوله دلالت‌گری و مستندگرایی دور شده است» (شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۶). یکی از راه‌های ورود طنز به عرصه مثل‌های سیستان، بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی صفات و ویژگی‌های یک شخص یا یک موضوع است که تحقیر و ابهام موجود در ذهن شنونده را افزایش می‌دهد. گوینده گمنام امثال گاه با بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی، در مصادیق مختلف زندگی دست به مبالغه می‌زند و از این طریق، حکمت و اندیشه نهفته در مثل را انتقال می‌دهد. چه بسا این لحن از طنز به دلیل برجستگی و غلو آن، در ذهن مخاطب بیشتر ماندگار می‌شود. نکته مهم در این نوع طنز آن است که گوینده فقط در مورد دیگران غلو می‌کند، گویی که خود او از این

قاعده مستثناست. این ویژگی، یادآور معروف‌ترین توصیفی است که از طنز شده است؛ به عقیده جاناتان سویفت^۱ «طنز آینه‌ای است که در آن هرکس هر چهره‌ای را کشف می‌کند، مگر چهره خودش را» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۸۱). موارد زیر، نمونه‌هایی از این دست است:

۳-۱-۱. بزرگ‌نمایی

— آرْجَا خَوِیْشَه‌یَه، اَمْ جَا نِیْشَه‌یَه (راوی شماره ۱ و ۵).

a:r jā xe:šiy amjā ne:šiya.

«هرجا خویشاوند هست، آنجا زخم زبان هم هست.»

در واقعیت و باور عموم، خویشاوند مایه دلگرمی و آرامش است و نیش که در بیان استعاری زخم زبان است، با خویشاوند، ربط منطقی و معقولی ندارد؛ اما کاربرد قید «هرجا» در این مثل، نوعی بزرگ‌نمایی و اغراق ایجاد کرده است. این مثل با برجسته کردن این موضوع، طنز تلخی را مطرح می‌کند که متأسفانه جامعه سیستم بداند گرفتار است و این بیان طنزگونه در مثل‌های این‌چنینی اثرگذاری بیشتری بر مخاطب دارد. از سویی مطابق نظر جاناتان سویفت (نقل از میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۸۱) که ذکر آن گذشت، طنز دیگری در این مثل وجود دارد که گوینده خود را به‌عنوان یک خویشاوند دارای زخم‌زبان نمی‌بیند؛ بلکه این عیب را فقط در دیگران مشاهده می‌کند؛ ضمن اینکه «خویش و نیش»، نوعی هارمونی آوایی به صورت سجع در مثل ایجاد کرده است که به غنای هنری و حسن تأثیر آن در مخاطب می‌انجامد.

— دو دَس از دو پُوُ درازتر اُوْمَدَه (راوی شماره ۳).

du da:s az du pow drā:zta:r omda.

«دو دست از دو پا درازتر آمده است.»

به طمع کاری رفتن، اما دست خالی و مأیوس برگشتن (دهخدا، ۱۳۶۳، ۸۳۳/۲).
ظاهر کلام، نوعی بزرگ‌نمایی و اغراق دارد. گوینده با بیان مبالغه‌آمیز، دو دست را از

دو پا درازتر می‌بیند؛ امری که در واقع ناممکن به نظر می‌رسد و برای مخاطب شگفتی‌آفرین است.

-دو پو خا دَرِ یَکِ کُوشِ مَنِی (گلستانه، ۱۳۸۴: ۲۵۶).

du pow xā da:re yak kowš me:ni.

«دو پایت را در یک کفش کرده‌ای.»

کنایه‌ای است از نهایت سماجت و لجبازی (همان). توصیف ظاهری مثل، نشان از امری غیرمعقول و غلوآمیز دارد.

-پَشَه رَه وَ اَوَا رَگِ مَزَنَه (همان: ۲۷۳).

pašša ra va a:vā ra:g mza:na.

«پشه را در هوا رگ می‌زند.»

کنایه از مهارت در تشخیص و زیرکی دارد؛ اما مبالغه و بزرگ‌نمایی این مثل، سبب نوعی تحیر و شگفتی در شنونده می‌شود.

۳-۱-۲. کوچک‌نمایی و تحقیر

-مِیگی مَغزِ خَرِ خَاوَد (همان: ۳۰۱).

gi ma:qze xa:r xā:rda.

«انگار مغز سر خر خورده است.»

کنایه از نادانی، کم‌فهمی و دیرفهمی. مغز سر خر، خوردنی نیست؛ اما گوینده با ذکر این نوع توصیف، به منظور کوچک‌نمایی، کلام را اغراق‌آمیز می‌کند و به تحقیر فرد مورد نظر می‌پردازد.

-از دسیو اُو نَمِچَکَه (راوی شماره ۲).

az dasyo ow nmeča:ka.

«از دستش آب فرو نمی‌ریزد.»

کنایه از شخص خسیس و کم‌کاسه. این مثل مبالغه‌آمیز در تحقیر انسان خسیس به کار می‌رود؛ چون قاعدتاً آب در دست نمی‌ماند و خارج می‌شود و این نهایت اغراق در وصف خست است.

-رُو اسْتَحُوْرَنَه فُلُوْنِي سُوَارَه (گلستانه، ۱۳۸۴: ۱۰۳).

ru ostoxone flo:ni svā:ra.

«روی استخوان‌های فلانی سوار شده است.»

غلو در انجام کاری غیرممکن که کنایه از غیبت و بدگویی دارد. این نمونه مثل‌های غلوآمیز، محصول شور و التهاب عاطفی گویندگان گمنام آن است تا از این طریق، حکمت و پند موجود در مثل را در اوج احساس، به جان مخاطب القا کنند.

۳-۲. قیاس امور ناسازگار

کنار هم گذاشتن و مقایسه اموری که هیچ‌گونه ارتباط و سازگاری با هم ندارند؛ در یک سخن، همه محاسبات عقلی و منطق کلامی را برهم می‌زند و نتیجه آن، تعارض و ناسازگاری میان دو عنصر، سبب بروز عناصر خنده‌دار و شوخی‌زا می‌شود. مقایسه امور ناسازگار در مثل‌های سیستان، جلوه دیگری از لحن طنزآمیز را سبب شده است:

-اسبون شاه ره که نعل می‌کرده، گنجشک پُو خَا بِلِي که (راوی شماره ۴).

asbone šā: ra ke na:l meylarde ga:ngā:ška pow xā bley ka.

«اسبان شاه را که نعل می‌زدند، گنجشک هم پایش را بلند کرد.»

این مثل برای کسی به کار می‌رود که در جایگاهی وارد می‌شود که در حد و اندازه او نیست. اینکه گنجشک، خودش را با اسب شاه مقایسه می‌کند، به‌جا و منطقی نیست و همین قیاس ناهماهنگ، طنز موجود در این مثل را تقویت می‌کند و از این رهگذر، در القای منظور گوینده، لذت و اعجاب شنونده را برمی‌انگیزد.

-صَدَّ جُغُوْكَ مَه پَر و بال نیم مننه؛ یَك گُوِه رَه که بُگَشِي یَك رُوْئُو سِي مَنَه (راوی

شماره ۳).

sad čoqoka ma paro bā:l nim mana, yak gove ra ke bokši yak ro:niyo si: mana.

«صدتا گنجشک با پر و بالشان سه کیلو هستند، یک گاو را که بکشی یک رانش ۱۸۰

کیلو است» (واحد اندازه گیری «من» در سیستان، شش کیلو است).

مقایسه‌ای است برای چیزهای کم و زیاد. مقایسه کردن وزن صد گنجشک با یک ران گاو، قیاسی ناسازگار است.

۳-۳. عدم ارتباط منطقی بین کلام

«بگفته از چه فامیلی؟، بگه آنو زَنگَر دَا! (گلستانه، ۱۳۸۴: ۷۶).

bgofte az če fāmili? bga anu za: nkardā.

«گفتند: از کدام طایفه‌ای؟ گفت: هنوز زن نگرفته‌ام.»

کنایه از قدرت و کشش زن است. هرکس از هر جا زن گرفت، عاقبت همان‌جا ساکن می‌شود؛ اما طنز موجود در این مثل، به گونه‌ای است که سؤال و جواب در متن، به ظاهر ارتباطی به هم ندارند و پاسخ‌دهنده به طور غیرمستقیم به نکته‌ای اشاره می‌کند که تعریض و کنایه به قدرت زن دارد. این عدم ارتباط ظاهری در دو بخش کلام، نوعی ناسازگاری در معنا را رقم می‌زند که اسباب فرح و شادمانی مخاطب را فراهم می‌آورد.

– از قاطر پرسیده بیه تو که نه؟ بگه موه که مه اسبه (همان: ۷۰).

az qāter pārside babe to kena? Bga moke me aspa.

«از قاطر پرسیدند پدرت کیست؟ گفت مادرم اسب است.»

کنایه از بلندپروازی و افتخارات کاذب فامیلی. طنز موجود به دلیل عدم ارتباط منطقی و بیان غیرمستقیم بین سؤال و جواب در مثل است که عامل خنده‌زایی است.

۳-۴. اجتماع نقیضین

اجتماع نقیضین یعنی تعارض و تضاد میان دو عنصر که تقریباً عنصر اصلی خنده‌زایی در تمامی مثل‌های طنزآمیز است. شفیع‌ی کدکنی طنز را تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین می‌داند و معتقد است در مرکز تمامی طنزهای ادبی، نوعی اجتماع نقیضین یا ضدین محسوس است... حتی در گفتار عادی، آنجا که هنر عوام آغاز می‌شود، چه در مضاحک ایشان، چه در تعبیرات روزمره آنان گونه‌هایی از این دست را می‌توان دید (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۶۳: ۶). این ویژگی در زبانزدهای سیستانی نیز به‌وفور دیده می‌شود و اسباب مزاح و خنده را در بین کاربران آن فراهم می‌کند. نمونه‌های زیر از این دست است:

زَـبَلَايَه، بی بلا مَسْرِ نِمِشُو (گلستانه، ۱۳۸۴: ۲۳۳).

za balāya be: balā ma:sare nmešo

«زن بلاست، بی بلا میسر نمی شود.»

نظیر راه برو، بیراه مرو، هر چند که راه پیچان بود. زن بگیر، بی زن مباش، هر چند که زن شیطان بود (همان). طنز زیبای این مثل، وجود دو نقیض است که با کنار هم نهادن دو جمله متعارض ایجاد شده است؛ زن بلاست و زندگی بدون این بلا میسر نیست. شنونده با شنیدن بخش اول سخن، تصور می کند که ادامه آن هم باید در نکوهش زن باشد؛ اما شنیدن بخش دوم کلام، او را غافلگیر می کند؛ زیرا انتظار این سخن را ندارد. تناقض زیبای «زن بلایی است دوست داشتنی»، مخاطب را متعجب و شگفت زده می کند.

عَالَمَه اُو بَرَه، اُوْنَه خُو مَبْرَه (همان: ۲۸۶).

ālama ow bara,ona xow mbara

«دنیا را آب ببرد، او را (فلانی را) خواب می گیرد.»

کنایه از لاقیدی و کم توجهی به امور است. عالم آب گرفته، دیگر جایی برای خواب ندارد و اجتماع این دو با هم در تناقض است و همین تعارض دوجانبه، به لحن فکاهی و لطیفه گونه این مثل می انجامد و موضوع بی توجهی و لاقیدی را برای مخاطب کاملاً ملموس می کند.

– مرگ نو مَبَارَك (همان: ۱۱۶).

marge now mbā:rak.

«دردسر نو و جدیدی که ایجاد کرده‌ای، مبارک باشد.»

مرگ که در اینجا استعاره از دردسر است، هرگز مبارک نیست؛ این نقیضه، مثل را به لحاظ لحن فکاهی برجسته می کند و سبب تأثر و عاطفه انگیزی در مخاطب می شود. – خر پیر و تُبْرَه نگار! (همان: ۱۴۶).

xare pi:ro tobra negā:r

«خر پیر را به توبره رنگی نیاز نیست.»

این مثل وقتی به کار می‌رود که فردی حرکتی انجام دهد که در شأن و موقعیت سنی او نباشد یا حرکت بچه‌گانه‌ای از او سر بزند. اجتماع این دو نقیض، طنز این مثل را تقویت می‌کند.

۳-۵. طنز موقعیت

گاهی اوقات، حادثه یا عبارت ذکر شده به وسیلهٔ راوی، آنقدر غیرمنتظره و در لحظه رخ می‌دهد که بی‌اختیار باعث خنده می‌شود. «واگردانی از گفتمان سخن یا بافت کلام، خواننده یا شنونده را با موقعیتی خلاف انتظار روبه‌رو می‌کند که به ناسازه‌های طنز یا طنز موقعیت معروف است» (قربانی جویباری، ۱۳۹۱: ۶۳). «در این طنز، میان پیشگویی در بروز حادثه و خود حادثه که به وقوع می‌پیوندد، اختلاف وجود دارد» (شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۶). اغلب مثل‌های طنز آمیز سیستانی به دلیل واگردانی گفتمان در بافت کلام یا فضای گفت‌وگو اتفاق می‌افتد؛ به طوری که مخاطب غافلگیر و شگفت‌زده می‌شود و طنز در موقعیت رقم می‌خورد.

—مِئْمُو از مِئْمُو بَدِیُو مِیَایَه، صائب خُونَه از آر دُو تا. (گلستانه، ۱۳۸۴: ۴۱).

me:mo az me:mo badyo myāya, sāā:b xona az ar du ttā

«مهمان از مهمان بدش می‌آید و صاحبخانه از هر دو تا.»

موقعیت سخن در جملهٔ اول به گونه‌ای است که انتظار نمی‌رود بخش دوم کلام این گونه تمام شود. در واقع، خواننده با مفهومی خلاف آنچه توقع دارد، به نوعی غافلگیر می‌شود.

—یَکِه رَه وَ دِه رَه نَمِدَادِه، سراغِ خُونَه کَدخدا رَه مِگَرَه (همان: ۸۶).

yakke ra va de ra nmedāde, sorāqe xone kadxodā ra megra.

«یکی را به روستا راه نمی‌دادند، دنبال خانهٔ کدخدا می‌گشت.»

کنایه از داشتن اعتماد به نفس کاذب. بخش دوم سخن، بروز حادثه‌ای است که از بخش اول سخن قابل پیش‌بینی نیست. این طنز در موقعیت چنان ظرافتی در کلام دارد که خنده را بر لب مخاطب می‌نشانند. در واقع، شیوهٔ سخن در این موقعیت به گونه‌ای است که «تا حدی معنا با واژه در تضاد است» (کادن، ۱۳۸۰: ۲۰۵).

—سواره خَر نُو وَ رَدِه خَرِ مِگَرَدَه (گلستانه، ۱۳۸۴: ۷۳).

svāre xara no va radde xare mgarda

«سوار خر است و به دنبال خر می‌گردد.»

کنایه از نهایت کم‌حواسی و بی‌توجهی. این مثل هم طنز در فضای وصف‌شده است. در واقع، گوینده خواهان چیزی است که در موقعیت موردنظر نه تنها وجود دارد، بلکه بر آن سوار است.

تُو بده سگگ که بگیری لنگگ (همان: ۳۸).

now bde sa:ga:ka ke bgi:ra lengaka.

«نون بده به سگ تا پاچتو بگیره.»

کنایه از خوبی در حق کسی است که قدر خوبی را نمی‌داند و جواب خدمت و محبت را با نمک‌نشناسی می‌دهد. غذا دادن به سگ، سبب محبت او به فرد می‌شود؛ اما موقعیت کلام در بخش دوم جمله به گونه‌ای آمده است که در جواب لطف و محبت، رفتار غیرمنتظره‌ای را شاهد است؛ به طوری که او را متعجب و غافلگیر می‌کند.

مُوشِ نمرَفَتِ وَ آلِ خا، جُوری مِبَسْتِ وَ دِمَّ خا (همان: ۸۴).

mašše nmera:ft va āle xā, jowri: meba:st va demme xā.

«موش به سادگی از سوراخ لانه‌اش عبور نمی‌کرد، جارو هم به دمش بسته بود.»

کنایه از افرادی که از عهده کارهای کوچک بر نمی‌آیند، ادعای کارهای بزرگ دارند. موقعیت و فضای موجود در بخش دوم سخن، با توجه به بخش اول کلام، موقعیتی غیرقابل پیش‌بینی دارد و از این جهت، مثل را در طنز موقعیت قرار می‌دهد.

۳-۶. تناقض درونی

هرگاه اجزای یک پدیده یا بخشی از سخن، به گونه‌ای در کنار هم بیایند یا به شکلی ترکیب شوند که اثبات بخشی، نفی بخش دیگر کلام را سبب شود، نوعی ناسازگاری و تناقض ایجاد می‌کند که طنزگونه و خنده‌دار است. ویلیام بی‌من^۱ معتقد است خنده‌دار شدن هر گفتار و رفتاری، به طبیعت نظام‌مند یا همان گشتالت، یعنی درک کل رویداد حاوی آن عناصر بستگی دارد؛ بنابراین «در شوخی، شکل‌بندی کلی

1. William Beeman

شرایط به نقطه‌ای می‌رسد که تضاد و تعارض به وجود آمده میان عناصر جدید و عناصر موجود در ساختار تعاملی شوخی‌زا شناخته می‌شوند» (بی‌من، ۱۳۸۱: ۲۳۱). بیشتر اشکال طنز مربوط می‌شود به همین دریافت اختلاف و ناسازگاری بین لفظ و معنی یا عمل و نتیجه آن یا بین ظاهر و واقعیت. در همه این موارد، عنصری عبث و متناقض‌نما (پارادوکسیکال^۱) وجود دارد (کادن، ۱۳۸۰: ۲۰۷). تناقض و تعارض درونی برخی گفتارها و رفتارها در مثل‌های سیستان نیز عامل شوخی و خنده شده است:

دُوْنَه وَ کَارِ خَا شِیَارَه (راوی شماره ۳).

dovna va kāre xā šī:yāra

«دیوانه در انجام کارهای خودش هوشیار است.»

تعارض درونی و پارادکس موجود در مثل، سبب انبساط خاطر می‌شود.

خَرِ کِه گَرگِ نَمِیْنَه خُوْدَخَا عَبْدِالکَرِیْم دَارَه (راوی شماره ۵).

xa:r ke gorga nmebina, xod xā abdolkarim dāra.

«خر که گرگ را نمی‌بیند، خود را عبدالکریمی به حساب می‌آورد.»

کنایه از انسان کم‌ارزش است که وقتی به جایگاهی می‌رسد و میدان را خالی می‌بیند، مغرور می‌شود. احوال متناقض‌گونه در این مثل، به حسن تأثیر و کسب التذاذ شنونده می‌افزاید.

دِیْگِکِ وَ کُتَه مِگَه رُو تو سِیَه (گلستانه، ۱۳۸۴: ۵۵).

deg va kotta mega ra to siya.

«دیگ به دیگدان می‌گوید صورتت سیاه.»

(گتّه: سه پایه). دیدن عیب دیگران و ندیدن عیب خود. در واقع با نقض عیب خود،

عیب دیگران را اثبات می‌کند.

خوش آگه مَسکَه بُشِیَه، راه گلو بستَه بُشِیَه (راوی شماره ۴).

xoš aga maska bšiya ra:e galu basta bšiya.

«مادرزن اگر مثل کره محلی نرم بشود، باز هم راه گلو را می‌بندد.»

تناقض درونی این سخن قابل توجه است. کنایه از اینکه مادرزن هر قدر هم مهربان باشد، باز هم مادرزن است.

-پیشِ سر، لَخْشُو، لَخْشُو، پِشتِ سر آلكِه پِشُو (گلستانه، ۱۳۸۴: ۷۴).

Pe:še sa:r laxšow, laxšow, pašte sa:r ā:lake pašow.

«جلو سر شانه زده و زیبا، پشت سر خانه شپش‌ها!»

کنایه از ظاهر خوب و باطن خراب. تناقضی که در ظاهر مثل، سبب نشاط شنونده می‌شود.

۳-۷. ستایش اغراق آمیز و نامعقول

گاه مثل مملو از ستایش‌هایی غلوگونه است که ابتدا به نظر می‌رسد درست و به‌جاست؛ اما با توجه به ادامه مطلب یا محتوای کلام، ستایشی ظاهری است؛ در واقع، نوعی ذمّ شبیه به مدح محسوب می‌شود. طنز در این معنی با «برخی از اقسام آبرونی که مترادف با تهکّم و ذمّ شبیه به مدح است» (داد، ۱۳۸۲: ۸)، برابری می‌کند. این برداشت دوگانه و ناسازگاری معنایی در ستایش برای بیان اصل مطلب که نوعی عیب‌جویی و ذمّ طرف مقابل است، باعث تحیر شنونده می‌شود و موجبات انبساط خاطر او را فراهم می‌آورد:

-خَرْمَه خیراتِ سَرْتُو؛ وِلَه خَرِخَا دُور بِنْد (راوی شماره ۶ و ۸).

xarma xe:rāte sarto,vale xar xā dūr band.

«خرمن فدای سرت، اما خرت را دورتر ببند (تا خسارتی وارد نکند).»

کنایه و تعریض از تعارفی است الکی تا به اصطلاح محترمانه جلوی خسارت را بگیرد.

-وَقَرَبُونِ اَوْشُ وُ بُوَشِ تُو * پاشنه نداره گوشِ تُو (گلستانه، ۱۳۸۴: ۱۷۸).

va ghorbone owšo bowše to pāšna nadāra kowše to

«قربان بالا و پایین رفتنت، دست و پا زدن و خوشحالی تو، اما پاشنه ندارد کفش تو.»

کنایه از اینکه با همه خوبی و خوشی و سرحالی، اما عیبی هم داری و یک جای کارت می‌لنگد. مثل هم ستایش دارد و هم نکوهش. ستایشی ظاهری و نامعقول که سبب طنز است.

- شَخِجِ نَاجِجِ (شَخِجِ بِي عَيْبِ) (همان: ۱۰۶).

šaxxe nāji.

«شاخهٔ جوان و تازه و بی‌عیب.»

کنایه از جوان بلندبالای بیکار که بیشتر به سر و زلف خود می‌رسد تا اینکه دنبال کاری برود؛ نظیر «شای بالا ره سیل کو» (šāye bālā ra se:l kow) (همان: ۱۰۷)؛ شاه بلندبالا را نگاه کن. شاخ شمشاد بیکار و بی‌عار را نگاه کن؛ کنایه از کاهلی و بیکاری. هر دو مثل به گونه‌ای توصیف می‌شود که در نگاه اول، ستایش به نظر می‌رسد؛ اما با توجه به محتوای مثل، توصیفی اغراق‌آمیز و نامعقول است و تعریض و طنز دارد.

- وَ سَايَةُ زَلْفِ خَا رَه مِرَه (همان: ۱۳۹).

va sāyeye zolfe xā ra mera.

«به سایهٔ زلفش راه می‌رود.»

یعنی فقط به زرق و برقش می‌رسد، به ظواهر توجه دارد و درونش پوچ و توخالی است. جلف و غیرطبیعی است و حد و مرزها را رعایت نمی‌کند.

۳-۸. بهانه‌جویی و دلیل‌تراشی نامعقول

گاه در یک مثل، بهانه‌جویی‌های واهی و ذکر دلایل نامعقول، اسباب خنده را فراهم می‌آورد.

- بِيخَشِيه كِه گوچه رو پو مننه (همان: ۱۸۵).

bebaxše ke go:ča ru pow mna.

«ببخشید بچه روی پاهایم است (و نمی‌توانم به احترام شما برخیزم).»

گاه اگر کوچک‌تری از راه برسد و بزرگ‌تری جلوی او بلند نشود، به مزاح و شوخی این مثل را به کار می‌برد؛ نوعی دلیل‌تراشی و بهانه‌جویی است.

- بوئنه گوچه نو خاردنِ مَوَكِه (راوی شماره ۲).

bone go:če no xārdane mo:ka.

«به بهانه غذا دادن به بچه، مادر دل سیری از عزا در می آورد.»

کنایه و تعریض بر کسی است که برای رسیدن به مقاصد شخصی خود، از دیگری استفاده می کند.

—سیه تو، سیه تو! مه اَمْتُو مَحَزُو، تو اَمْتُو مَزَنی! (راوی شماره ۶).

siya tow, siya tow! me amtow mxazow to amtow mzani.

«سیاه گونه سیاه گونه من این طوری می خزم و تو این طوری می زنی؟!»

در سیستان به تفنگ های ساچمه ای قدیمی، «سیه تو» می گفتند که اغلب خاکستری بود. خطاب به تفنگش می گوید من با این بدبختی می خزم و تو به این بدی شلیک می کنی؟! بهانه جویی می کند و گناه خودش را به گردن تفنگ می اندازد. با این دلیل تراشی نامعقول و بهانه جویی های غیرمنطقی، اسباب مزاح و خنده می شود.

—از بلی افتیده نار، وَر زَنکوُ شته کار (گلستانه، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

az ble aftida nāre, var zanko šta kāre.

«از بالا افتاده اناری، برای خانم ها شده کاری.»

بهانه جویی و دلیل تراشی برای فضولی کردن در امور دیگران و یک کلاغ و چهل کلاغ کردن خانم ها. این مثل، تعریض و کنایه مردان به زنان است در دخالت های بی مورد.

۳-۹. بدیهه گوئی و حاضر جوابی

—گرگِ بگفته بُشستی، بگه بافتنِ بافتو (همان: ۲۰۱).

garga bgofte bšosti? bga bāftana bāftow.

«کچل را گفتند، سرت را شستی؟! گفت نه تنها شستم، بلکه بافتن هم بافتم.»

طنز موجود در عبارت «کچل و بافتن مو» بیشتر از اینکه به دلیل ناسازگاری معنایی و تعارض درونی باشد، به دلیل حاضر جوابی گوینده است. حاضر جوابی گوینده در بخش دوم کلام، شنونده را غافل گیر و شگفت زده می کند.

—از اُشتر پَرسیده و رچه شاشِ تو از پسه، بگه کدو کارمه از کسه؟! (همان: ۷۶)

az oštor parside var če šāše to az pasa, bga kadu kāre me az asa?!

«از شتر پرسیدند چرا ادرار تو از پس است، گفت کدام کار من درست است.»
 شوخ‌طبعی این مثل از طریق حاضر جوابی و بدیهه‌گویی در بخش دوم کلام است که شنونده را به خنده وا می‌دارد. این مثل، تعریض و کنایه به کسانی است که سنت‌های اجتماعی را زیر پا می‌گذارند و نسنجیده در کارها پیش می‌روند و خطا و اشتباه خود را می‌پذیرند.

۳-۱۰. تابوشکنی

یکی دیگر از عوامل طنز ساز در امثال سیستانی، تابوشکنی در کاربرد واژگان ممنوع است؛ چراکه «بیان ناگفتنی‌ها و تابوها و امور ممنوعه در یک موقعیت نامناسب، موجب خنده، شگفتی و غافل‌گیرکنندگی شنونده می‌شود» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۸۰). به نظر می‌رسد در این ویژگی که «غالباً با رکاکت لفظ و دشنام و عدم رعایت عفت کلام توأم است» (رزمجو، ۱۳۹۰: ۱۰۷)، زبان طنز به هجو و هزل نزدیک‌تر می‌شود؛ زیرا «هجو و هزل، دریده است و خودداری نمی‌شناسد، صریح و بی‌پرده است و وقیح... و قصد خندانند دارد» (همان). درصد بیشتری از امثال و زبانزدهای رایج در سیستان، به الفاظ ممنوع و حرام برمی‌گردد و اغلب آمیخته به هزلی تند و زننده است. گویندگان گمنام مثل‌ها به دلیل اینکه زبانزدها و عبارات قصار به نامشان ثبت نمی‌شده که احياناً مورد ستایش یا نکوهش قرار گیرند، در بیان، آزادی عمل بیشتری داشته‌اند؛ بنابراین در کاربرد الفاظ رکیک و حرام هیچ ممنوعیتی احساس نمی‌کرده‌اند. به گفته ذوالفقاری «درصد الفاظ حرام یا تابو در میان امثال عوام، بیشتر از امثال خواص است و این مسئله بیانگر این است که به کارگیری چنین کلماتی در میان آن‌ها ممنوعیت کمتری داشته است» (ذوالفقاری، ۱۳۹: ۷۶). کاربرد بی‌شمار این گونه مثل‌ها در بین مردم سیستان، بیانگر این نکته است که عامه مردم به هیچ عنوان خود را به پرهیز از کاربرد این واژگان مقید نمی‌کردند؛ بنابراین تعداد ضرب‌المثل‌های این چنینی بیش از بقیه عناصر طنز آفرین است. ذوالفقاری می‌گوید این نوع ضرب‌المثل‌ها در اغلب کتاب‌های امثال به شیوه‌های مختلف، از ذکر مستقیم برخی از آن‌ها و یا استفاده از نقطه‌چین، به‌ویژه در مورد الفاظ مربوط به آلات تناسلی جمع‌آوری شده است (همان).

در کتاب امثال و حکم مردم سیستان برخی موارد در اصل مثل و ترجمه آن ذکر شده؛ اما در ترجمه و توضیح برخی دیگر از نقطه چین استفاده کرده است. در گویش مردم، هنوز این تابوشکنی‌ها رایج است و در نظر آن‌ها کاملاً عادی و معمولی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد کاربرد این واژگان ممنوع، گاه از سر بغض و کینه، توأم با خشم و قهر گویندگان در اعتراض به اموری شکل می‌گیرد. نمونه‌های زیر مصداق آن است:

– گرگ و رَمه بَرَه، چوپونَ شاشا بَگَرَه (گلستانه، ۱۳۸۴: ۴۰).

gorg va remma bza, čhoppa šāšā bagra.

«گرگ به رمه زد، چوپان دستشویی‌اش گرفت»؛ کنایه از وقت‌نشناسی.

– گوزَ بَرَه صغیرکُ، بُزَدِه زیرِ سرِ یَتیمکُ (همان: ۱۸۵)

guza bza saqirak, bzade zere sare yatimak

«باد معده از درون مادرمرده‌ای خارج شد، زدند توی سر پدرمرده‌ای!»

کنایه از اینکه کج‌روی از آن کس دیگری است؛ اما غائله می‌افتد به گردن ضعیف‌تری. این مثل با کاربرد واژه ممنوع، اعتراضی است به بی‌عدالتی. نمونه دیگر: «آقِ دروگر از آئنگرِ مِستونی»

aghe drugara az āengar mestoni.

حق درودگر (نجار) را از آهنگر می‌گیری (همان).

نظیر: «گنه کرد در بلخ آهنگری/ به شوشتر زدند گردن مسگری» (دهخدا، ۱۳۶۳، ۱۳۲۷/۳).

۱۱-۳. بازی‌های لفظی

اغلب مثل‌ها با نوعی توازن واژگانی و هارمونی آوایی همراه هستند که ضمن آهنگین شدن مثل و القای ریتم و آهنگ در کلام، گوینده با نوعی لفاظی کنایه‌آمیز و طنزگونه به بیان محتوای عمیقی می‌پردازد که ضمن نشان دادن خنده بر لب، تلخی واقعیت را بر جان مخاطب القا می‌کند. در واقع، ناهماهنگی در موقعیت سخن، با نوعی هارمونی و انسجام ریتمیک در کلام، سبب تناقض زیبایی شده است که بر جان

مخاطب می‌نشیند. گوینده با لفاظی و بازی با کلمات، ضمن بیان نکات طنزآمیز، احساسات لطیف و صادقانه خود را در یک فضا سازی تازه و بدیع به تماشا می‌گذارد:

—خِش ز، لقمه بز (گلستانه، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

xe:še za loghma bza.

«خویشاوند زن، لقمه بز.»

کنایه از اینکه خویشاوندان و نزدیکان زن، عزیزترند. در این مثل، نوعی لفاظی از نوعی هم‌آوایی و سجع دیده می‌شود و با همین بازی لفظی، طنزی کنایه‌آمیز و تعریض‌گونه شکل می‌گیرد.

—کدو دوزّه که از دوز، بز بدوزّه؟ (همان: ۱۷۲).

kadu duzza ke az duzz boze bdazza.

«کدام دزد است که از دزد بز بدزد.»

کنایه از نهایت زرنگی و چابکی و زبردستی. گوینده گمنام بر اساس شباهت واجی در چینش، کلمات مثل را در سطح آوایی طوری ترکیب کرده است که شکل بیانی آن آهنگین شده، در شکلی هنری مایه نشاط و اسباب فرح و شادمانی شنونده می‌شود.

—موش خِی اُمُو ندِشت؛ اُمُو خِی موش دِشت (همان: ۱۷۶).

Muš xe amu nadešt, amu xe muš dešt.

«موش به انبان کاری نداشت، انبان مزاحم موش بود.»

تعریضی است به اینکه ما به او کاری نداریم، او دست‌بردار نیست. هنگامی که ضعیفی، قوی‌تر از خود را به مبارزه می‌طلبد، به کار می‌رود. گوینده با طرد و عکس کردن کلام، به بیان نظر خود می‌پردازد.

۳-۱۲. استفاده از کنایه و تعریض

—آر جا دِیگه یه تره کفلیزه یه (راوی شماره ۶).

ar jā de:geya tra kafle:zeyā.

«هر جا دیگی است، تو کفگیر آن هستی.»

کنایه از دخالت‌های بی‌جاست؛ نظیر «نخود هر آش».

—گِرا شو بالا که شِب خاک داره (راوی شماره ۴).

grā šow bālā ke še:b xāk dāra.

«بفرماید بالا که پایین خاک دارد.»

کنایه از تعارفی الکی درباره کسی که بی دعوت وارد مهمانی شده باشد.

۳-۱۳. استفاده از نمادهای حیوانی

خیلی از مثل‌های سیستانی، با نمادهای حیوانی همراه هستند و با تعریض و کنایه بیان می‌شوند. این بخش از مثل‌ها نشئت گرفته از زندگی روستایی و کار و حرفه مردم این سرزمین است. این سخن‌گویی تمثیل‌گونه و نمادین که اصل کلام را در لفافه بیان می‌کند، گاه به زبان طنز نزدیک می‌شود:

—اگه آر خرِ خرم بگوت آجت و گوئبو (راوی شماره ۳ و ۶).

aga a:r xare xarma bkota ājat va gow nabu.

«اگر هر الاغی می‌توانست خرمن بکوبد، نیازی به گاوها پیدا نمی‌شد.»

در مقام طعنه به کار می‌رود؛ یعنی هرکسی را بهر کاری ساختند.

—خدا فهمیدنو خر شاخ نداده (راوی شماره ۵).

xodā famidano xara šāxe ndāda.

«خدا فهمیده که به خر شاخ نداده است.»

این مثل، تعریض به کسانی است که بد هستند و لیاقت جایگاه خوب را ندارند.

—صابه خرّه بی خر کردی (راوی شماره ۳).

sābe xara be: xa:r kardi.

«صاحب خر را بی خر کردی.»

این مثل، کنایه‌ای است از صاحب اموال کسی شدن که با نماد حیوانی بیان شده

است.

—رمه که غل مینه بز لنگک پیش میشو (راوی شماره ۶).

remma ke ghal mena boze la:ng pe:sh me:show.

«وقتی رمه عقب گرد می‌کند، بز لنگک که به دنبال همه بوده، جلوی همه قرار می‌گیرد.»

کنایه از این دارد که افراد فرصت‌طلب و ترسو و ناتوان در پشت سر دیگران هستند

و موقع رسیدن به غنایم و پایان کار، جلوتر از دیگران حاضر می‌شوند.

—خر خود خا سواره (راوی شماره ۲).

xare xod xā svāra.

«بر خر خودش سوار است.»

معادل «خر خود را راندن» (قنبری، ۱۳۸۰: ۱۵۹)، کنایه از فرد لجباز که فقط به فکر منافع خویش است.

۳-۱۴. تشبیهات ساده و در دسترس

زبان ضرب‌المثل‌ها از تنوع و گوناگونی بسیاری برخوردار است. همین عامل، سبب شده است تا این جملات قصار در ذهن ماندگار شود. کاربرد زبان ادبی تشبیه و استعاره در بین گویندگان گمنام این مثل‌ها، در عین حال که جایگاه خاصی دارد، گاه اسباب خنده و مزاح را فراهم می‌کند. تشبیهات که بیشتر برگرفته از فرهنگ و آداب و رسوم روستایی مردم سیستان است، چنان ساده و در عین حال، عجیب و خاص است که باعث تعجب مخاطب امروزی می‌شود. مثلاً به‌ها معمولاً از حیوانات در دسترس روستاییان، چون شتر، خر، گاو و بز یا ابزار کار مردم و چیزهای در دسترسشان برگرفته شده؛ همین امر، باعث وجود طنز و فکاهی در این مثل‌ها گردیده است. در دو مثل زیر، یک بار داماد را به طور ضمنی به خر تشبیه کرده است و بار دیگر به دام و سوپ سبک سر شب، تا او را حقیر و کوچک بشمارد.

—مرد که بگفته خری نداری؟ بگه نه! بگفته دومادیّه نداری؟! (گلستانه، ۱۳۸۴: ۲۲۴)

mardaka bgofte xare ndāri? bga na! bgofte dumādiya ndāri?!

«از کسی پرسیدند خری نداری؟ گفت نه! گفتند دامادی هم نداری?!»

در حقارت داماد که اصولاً باید خدمت گزار، مطیع و قابل دسترس باشند.

—دوماد دومه، لیتی سر شومه (همان: ۱۵۶).

dumād duma letti sare šuma.

«داماد، مثل دام و غذای ساده سر شب است.»

لیتی غذایی ساده از آب، آرد و روغن است که چندان ارزش غذایی ندارد. باز هم تحقیر داماد است و کنایه از اینکه نمی‌شود زیاد به داماد دل بست و در حد پسر خانواده از او انتظار داشت. این مثل، ضمن تشبیه، از بازی لفظی و هارمونی آوایی نیز برخوردار است.

مثل شغال دُولَه مَنَه (همان: ۱۷۰).

mesle ša:ghāl dūla me:na.

«مثل شغال سر و صدا می کند.»

کنایه از وقتی است که فردی آهنگ و صدای غیرطبیعی سر بدهد یا به قول معروف، ساز بی موقع بزند.

مثل اُشْتَرِ لُوكِ دَنْ يُو خَفَ كَرَدَه (همان: ۲۶۷).

mesle oštore luke danyo xa:f karda.

«مانند شتر مست، دهانش کف کرده است.»

نهایت بی نظمی و عدم رعایت بهداشت، مد نظر است.

۳-۱۵. رفتارهای ابلهانه

گاه ناهماهنگی و ناسازگاری در عملکرد فرد باعث رفتاری می شود که مصداق رفتارهای ابلهانه است و نوعی بلاهت‌نمایی دارد. «قهرمانان این مثل‌ها معمولاً از عقلای مجانبین، مانند بهلول، جوحی، ملانصرالدین، طلخک و کریم شیرهای هستند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ۷۵). این ناهماهنگی در عملکرد، با توجه به فضای موجود، موجب شگفتی و خنده می شود.

دُونَه رَه بَغْفَتَه خَرْمَن آتِشِ نَزْنِی، بَغَه خُوب شَه وَ اَوْشِ مِه یِیاردِی (همان: ۲۷۲).

dovna ra bgofte xarmana āteše nzani bga xub ša va owš me biyārdi.

«به دیوانه گفتند خرمن را آتش زنی! گفت خوب شد یادم آوردی.»

کنایه از آمادگی بعضی از آدم‌ها برای انجام کارهای بد.

آبله‌یی که خود خا گم گنه، کدخدای خونه مردم گنه (راوی شماره ۳).

ablai ke xod xā gom kona, kadxodae xona ma:rdom kona.

«دیوانه‌ای که خود را گم کند، خودش را کدخدا و بزرگ‌تر مردم می داند.»

این مثل، نمایش نوعی کودن‌نمایی و بلاهت در ذهن مخاطب است.

بَغَه اِشْکَنَه کُو، بَغْفَتَه رُوغَه نِی‌یَه، بَغَه پَس قَتْلَمَه کُو (راوی شماره ۷).

bga eškana ko, bgofte ruqa niya, bga pas qatlama ko.

«[نادانی] گفت اشکنه درست کن، گفتند روغن نداریم. گفت پس قلمه درست کن.»
قلمه، نوعی نان روغنی است که بیشتر از اشکنه به روغن نیاز دارد. معادل گفتیم نر
است، گفت بدوش.

۱۶-۳. رفتارهای دوگانه

بعضی مثل‌ها نشانگر عملکرد و رفتاری دوگانه و متفاوت در شخص است که به
طور هم‌زمان از او سر می‌زند یا اینکه شخص از خصوصیت بارز خود در صفتی عدول
کرده، برخلاف آن ویژگی عمل می‌کند و همین دوگانگی، سبب غافلگیری و تعجب
در مخاطب می‌شود و عنصر شوخی‌زایی را تقویت می‌کند. این ویژگی در موارد زیر،
در مثل‌های سیستانی مصداق دارد:

—خیی میس مچره، خیی گرگ دمه مچاره (گلستانه، ۱۳۸۴: ۲۶۷).

xe me:š mča:ra xe gorg demma mxāra.

«با میس می چرد با گرگ دنبه می خورد.»

نظیر «شریک دزد و رفیق قافله» (دهخدا، ۱۳۶۳، ۸۱/۲).

—سیستونی پس مستونی؟! (راوی شماره ۳).

sistowni! pas mestowni?!

«سیستانی! چیزی را که دادی پس می‌گیری!؟»

این مثل که در واقع به صورت سؤالی مطرح می‌شود، رفتار دوگانه سیستانی‌ها را با
زبان اعتراض بیان می‌کند؛ چون سیستانی دست‌ودلباز است و معمولاً چیزی را که
می‌بخشد، پس نمی‌گیرد؛ اما اگر این اتفاق بیفتد، کاربرد این مثل، اعتراضی به رفتار
دوگانه در آن‌هاست که جنبه فکاهی و طنز دارد.

—دوزه میگه دوزی کو، صاب خونه ره میگه شیارداری کو (راوی شماره ۲ و ۴).

duzza mega duzzi ko, sābe xona ra mege šiyārdāri ko.

«دزد را می‌گویند دزدی کن و از آن طرف به صاحب‌خانه می‌گویند مواظب باش.»

کنایه از مأمور دوجانبه است.

۱۷-۳. رندی و زیرکی

—اُشتر که می‌شکنه، بلُج مگه: خیراتِ امیر (گلستانه، ۱۳۸۴: ۶۵).

Oštor ke meškana, baloĉ mega xe:rāte amir.

«شتر که دست و پایش می شکند و لنگ می شود، بلوچ می گوید فدای امیر باشد.»
نظیر «روغن چراغ ریخته، وقف امامزاده» (دهخدا، ۱۳۶۳، ۱۸۸/۲). کاربرد مثل در
توجیه رندی و زیرکی و نشان دادن درجه حسّت است.

۴. نتیجه گیری

نتایج تحقیق، نشان می دهد که بسیاری از ضرب المثل ها در زبان محلی و فرهنگ
سیستانی، ظرفیت و خوانش طنزگونه دارند. گویندگان گمنام این مثل ها ضمن
خوش فهمی و هوشیاری، با ظرافت طبع بر نکات طنزآمیز در کلمات قصار تأکید
ورزیده اند. نتیجه این خوش طبعی و بذله گویی در اغلب این مثل ها به وضوح یافت و در
عین سادگی و روانی، موجب انبساط خاطر خواننده می شود. در عین حال، زبان طنز و
گاه هجو مثل های سیستان با خاصیت انتقادی و روح اصلاحگری، موضوعی ظریف و
حکمتی عمیق را برای خواننده روشن می کند. کارکردهای زبانی طنز در حوزه مثل ها
بیانگر قدرت گویندگان و سرایندگان این سخنان است که از دیرباز با کاربرد این
ویژگی، قصدشان برقراری ارتباط مؤثر با مخاطبان بوده است.

عنصر طنز در ضرب المثل های سیستان با هفده مؤلفه در موضوعات اغراق، قیاس
امور ناسازگار و عدم ارتباط منطقی، اجتماع نقیضین، طنز موقعیت و تناقض درونی،
تابوشکنی، بازی با کلمات و تشبیه و کنایه و نمادهای حیوانی، ستایش های اغراق آمیز،
بدیهه گویی و بهانه جویی، رفتارهای ابلهانه، رفتارهای دوگانه و رندی و زیرکی، نمود
یافته است که عنصر تابوشکنی، بیشترین کاربرد را دارد و همچنین استفاده از نمادهای
حیوانی به دلیل ویژگی جغرافیایی منطقه، زندگی روستایی و پرداختن به حرفه
دامداری، بیشترین کاربرد را بعد از تابوشکنی در مثل ها به خود اختصاص داده است.
این اندازه کاربرد طنز و هزل در ضرب المثل ها بیانگر آشفستگی اجتماعی و فرهنگی در
ادوار مختلف زندگی مردم سیستان، شرایط اقلیمی دشوار در منطقه کویری،

محرومیت‌های زندگی و دوری از شهرهای بزرگ است که زبان مردم این منطقه را نیش‌دار کرده تا با شوخی و مطایبه، به بیان زشتی‌ها و معضلات پیرامون خود پردازند که البته از رکاکت فکر و زشتی لسان هم به دور نبوده است. از سوی دیگر، وجود طنز و فکاهی در ضرب‌المثل‌های سیستان، در ماندگاری آن‌ها نقش بسزایی دارد و سبب شده است که بسیاری از این مثل‌ها با وجود قدمت، همچنان بر زبان مردم جاری باشند.

منابع

- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۷)، **بزرگان سیستان**، تهران: مرغ آمین.
- برقی، سیدیحیی (۱۳۶۷)، **کاوشی در امثال و حکم فارسی**، قم: نمایشگاه نشر کتاب.
- بهمنیار، احمد (۱۳۲۹)، **تقسیمات مثل**، مجله یغما، شماره ۳.
- بی‌من، ویلیام (۱۳۸۱)، **زبان، منزلت و قدرت در ایران**، ترجمه رضا مقدم کیا، تهران: نشر نی.
- پارسا، سیداحمد (۱۳۸۴)، **مثل‌ها از نگاهی نو**، مجله رشد آموزش زبان فارسی، دوره نوزدهم، شماره ۷۵، صص ۷-۱۷.
- پلارد، آرتور (۱۳۸۶)، **طنز**، ترجمه سعید سعیدپور، تهران: نشر مرکز.
- چناری، عبدالامیر (۱۳۸۴)، **طنز در شعر حافظ**، پژوهش‌نامه علوم انسانی، دوره ۷، پیاپی ۴۵-۴۶، صص ۳۹-۵۲.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۹)، **زیبایی‌شناسی ضرب‌المثل‌های فارسی**، بوستان ادب، دوره دوم، شماره ۲، صص ۵۱-۸۲.
- _____ (۱۳۸۸)، **بررسی ضرب‌المثل‌های فارسی در دو سطح واژگانی و نحوی**، فنون ادبی، سال اول، شماره ۱، صص ۵۷-۸۰.
- داد، سیما (۱۳۸۲)، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، تهران: مروارید.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳)، **امثال و حکم**، جلد ۴، چ ۶، تهران: چاپخانه سپهر.
- رزمجو، حسین (۱۳۹۰)، **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۳)، **موسیقی شعر**، تهران: آگاه.
- شیرازی، کامیار (۱۳۸۴)، **کارگاه داستان: طنز و انواع آن**، مجله ادبیات داستانی، شماره ۹۱، صص ۲۵-۲۶.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۰)، **سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**، تهران: سخن.

- قربانی جویباری، کلتوم (۱۳۹۱)، بررسی طنز در دوبیتی‌های روستایی خراسان، فصلنامه مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان، شماره ۲۴، صص ۵۸-۷۳.
- قنبری، عبدالله (۱۳۸۰)، فرهنگ امثال و حکم فارسی - انگلیسی، تهران: رهنما.
- کادن، جی. ای (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
- گلستانه، مزار (۱۳۸۴)، امثال و حکم مردم سیستان، مشهد: هلیاتوس.
- مجابی، جواد (۱۳۹۵)، تاریخ طنز ادبی ایران، ج ۱، تهران: ثالث.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۵)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجری و محمد نبوی، چ ۲، تهران: آگه.
- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۳)، واژه‌نامه هنر شاعری. تهران: کتاب مهناز.

راویان شفاهی:

۱. فاطمه نخعی مقدم، ۵۶ ساله؛ ۲. طیبه رحمتی، ۵۴ ساله؛ ۳. مریم گله بچه، ۶۵ ساله؛ ۴. حاج عباس سنجرانی، ۷۰ ساله؛ ۵. مرضیه غلامیان، ۶۰ ساله؛ ۶. محمد سنجرانی، ۶۵ ساله؛ ۷. زینب کمالی، ۵۵ ساله؛ ۸. علی‌رضا جهان‌تیغ.